اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمه علی اعدائهم اجمعين، اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمة يا ارحمن الراحمين.

عرض شد بحثی را که ديگر انشاءالله در خاتمه اين بحث است البته خاتمه خاتمه بنا شد يک بحث اجمال کلی به بحث متن بشود اما آخرين فصل اين بحث که حالا ديگر جمعش کنيم انشاءالله اين مطالب را بحثی بود راجع به اثبات راه­های اثبات متن، يا شواهد اثبات متن يعنی مثل همين بحثی که اخيراً شد که يک متن حديثی آيا اين طور است يا آن طور است؟ اين راه­هايي که وجود دارد حالا چه در فقه اسلامی چه در غير فقه مثل طب و اين­ها و چه در خصوص فقه شيعی و روايات اهل بيت سلام­ الله عليهم اجمعين، چه راه­هايي را اثبات بکنيم که متنی که فرض کن حريز نوشته يا زراره از امام نقل کرده متن اين طور است در متن اين بوده، خب اين خيلی اثرگذار است همين حديث اربعه مأة که منسوب است به اميرالمؤمنين البته اين اربعه مأه مشهور شد به خاطر اين

17: 1

بحث متن چون صدوق دارد علّم اميرالمؤمنين اصحابه اربعة مأة مسأله باب من ابواب العلم فی مجلس واحد به نظرم کلمه واحد هم دارد فی مجلس واحد لذا مشهور شد به حديث اربعه مأة و الا در کتاب تحف العقول هم اين حديث آمده کلمه اربعه مأة ندارد ليکن فعلاً مشهور به اسمی، در کتاب تحف العقول يک اشاره­ای دارد و هی من آداب اميرالمؤمنين تعبيرش اين است به هر حال اگر اين کلمه درست به کار برده باشد که خب چاپ هم کردند ديگر

س: به همين اسم را گويا چاپ کردند

ج: همين اسم آداب اميرالمؤمنين آداب اميرالمؤمنين اين را نجاشی به اسم آداب اميرالمؤمنين اسم برده تحف العقول هم تقريباً نمی­گويد و هو کتاب می­گويد و هی من آداب يا هی آداب يک مضمون اين جوری اما در کتاب خصال صدوق در آخر خصال باب چهار صد در آن­جا چون دارد اربعه مأة معروف شد به حديث اربعه مأه و در نسخه ديگری که از اين حديث داريم لفظ اربعه مأه ندارد می­خواهيد متن عبارت تحف العقول را بياوريد، مشعری به اربعه مأة نيست آداب، کلمه آداب اميرالمؤمنين را بياوريد سلام الله عليه علی ای حال آن وقت من کان من جمله از کلماتی که در آن­جا هست، من کان علی يقين فاصابه شک فليمض علی يقينه فان اليقين لايدفع بالشک اين در نسخه­ای است که مرحوم خصال نقل کرده اليقين لايدفع بالشک اما در نسخه مرحوم تحف العقول نقل کرده صاحب تحف العقول فان اليقين لاينقض بالشک، تعبير لاينقض دارد

س:

3: 3

ج: اين باز چون يک بحثی که ما آن­جا باز انجام داديم، که در خلال اين بحث­ها هم گذشت يکی از راه­هايي که در باب متن خيلی مؤثر بود گاهی می­آمديم می­گفتيم يک تعبيری فقط اين راوی دارد جای ديگر ندارد، حالا در خلال ابحاث باز مثال­های ديگر بزنم که اين تأثيرگذار است يعنی وقت يک راوی تعبير معين داشت اين تأثير می­کند اين تعبير را ما فعلاً نقض يقين بالشک، فقط الآن در سه صحيحه زراره داريم جای ديگر نداريم از راوی ديگری از امام صادق يا امام باقر نقل نشده،

س: تحف العقول فرموديد

ج: بله، اوائلش کلمات اميرالمؤمنين

س: دارم لاينقض بالشک

43: 3

ج: بله فان اليقين لاينقض بالشک، تحف لاينقض ندارد، آن وقت يکی لايدفع است يکی لاينقض است لاينقض بالشک حالا با قطع نظر از اين­که حالا معنی چه است که فعلاً نمی­خواهم وارد بشوم

س: اين باب که فرموديد آدابه عليه السلام لاصحابه و هی اربعة مأة باب

ج: اربعه مأة دارد،

س: اما اين عنوان است اتفاقاً

ج: نه من خيال کردم

س: باب

11: 4

س: آدابه عليه السلام لاصحابه و هی اربعة مأة

ج: پس من خيال، خوب شد خواندند من در ذهنم بود که اربعه مأه را ندارد تحف العقول

س: صحة البدن و تشب

21: 4

ج: الی آخر

س: اين تتری؟

ج: اين تحف العقول است پس معلوم می­شود حق با صدوق است که اربعه مأه را آورده من در ذهنم اين بود که، خوب شد خوانديد الحمدلله الآن هم گفتم عذرخواهی می­کنم غلط در ذهنم بود، من خيال کردم در ذهنم تحف العقول لفظ اربعه مأه را ندارد ايشان دارد، البته خب می­دانيد که اين­که چاپ کردند اين در آن­جا سه صد و هفتاد و سه است هفتاد و خرده­ای است به چهار صد نمی­رسد، آنی که در خصال آمده به چهار صد نمی­رسد ايشان به چهار صد رسانده اما از جاهايي ديگر از جاهايي ديگر ضميمه کرده تا به چهار صد برساند در خود خصال، چهار صد هم مال تحف العقول، الآن در ذهنم نيست که ازش ندارد دقيقاً ياد نمی­آيد ديده باشم نه حالا نه اين­که در ذهنم نماند، علی ای حال اين يک نکته­ی است که معلوم می­شود که اين تعبير اليقين لاينقض بالشک سابقه دارد لا اقل به اميرالمؤمنين نسبت داده شده حداقلش اين نيست که خيال بکنيم مثلاً حضرت صادق يا امام باقر اين حديث را تازه فرموده باشند چن در ميان اهل سنت هم نيست در ميان اهل سنت اليقين لايزول بالشک، لايزال بالشک هردوش هست، لايزال بالشک و لايزول که اين، آن وقت اين نکته فنی­اش در معنای حديث اين می­شود که مرحوم شيخ انصاری و ديگران نقض را به معنای سست کردن گرفتند، سست بشود يعنی يقين مثل طنابی که انسان رشته­های طناب را باز بکند که بشود راحت آن را بکنند که نقضت الحبل کالتی نقضت حبلها

س: اين نيست، اين در قسمت يقين و شک در مال تحف العقول نيست

ج: من ديدم چرا، ديدم بابا حالا شايد جداگانه آورده در اربعه مأه نيست ديدم چرا، اين را که تقريباً من اطمينان دارم ديدم، حالا آن لفظ اربعه مأه را معلوم شد که اشتباه می­کنم اما فکر می­کنم اين را ديدم، فان اليقين لاينقض

س: يک عبارتی اين­جايش

ج: من کان علی يقين فليمض علی يقينه، ببينيد باز اگر اشتباه کردم تصحيح بشود دقت فرموديد عبارت شيخ اين است که نقض را به معنای سست کردن، نقضت غزلها اما خود نقض در لغت به معنای از بين بردن هم می­آيد نه سست کردن،

س: اين در چيز است، اين طوری است من کان علی يقين فاصابه ما يشک فليمض علی يقين فان الشک لايدفع اليقين و لاينقضه،

ج: می­گويم ينقض ديدم ديگر،

س: لاينقض بالشک اين­جا نبود

س: آخر همان کلمه نقض مهم است

س: بعد دفعه نقض دارد بله

س: نقض بله

ج: اما به نظرم در خصال لايدفع بالشک

س: بله من فقط در مورد تحف عرض کردم

ج: من ينقض يادم بود ديگر اين دفعه شبهه نداشتم ديگر اشتباه نکردم يادم بود که در تحف آمده، جاي ديگر هم نداريم غير از اين، يعنی کلمه نقض، يقين و شک را در منحصر در تحف و اميرالمؤمنين و شبيه و زراره، ديگر جای ديگر کلمه نقض نداريم البته کلمه زوال هم نداريم يدفع داريم لايدفع بالشک فان الشک لايدفع الشک و لاينقضه؟

س: فان الشک لايدفع اليقين و لاينقضه

ج: اما صدوق فقط لايدفع بالشک آن فقط يدفع دارد و دفع مناسب با همان زوال است يعنی، خب ببينيد اين خيلی فرق می­کند که لاتنقض اليقين را به اين معنی بگيريم يا لا تنقض اليقين، اليقين لايزال بالشک اصلاً آن­ها لايزال آوردند، زوال ما گرفتيم سست شدن آنها گرفتند نابود شدن، از بين رفتند، آن وقت اين در حقيقت استصحاب و در نکاتی که در باب استصحاب است تأثيرگذار است که طبعاً الآن مورد بحث ما نيست به هر حال بحثی،

س: جسارتاً در کتاب مرحوم شيخ صدوق

ج: خصال

س: بله

ج: من کان علی يقين فاصابه الشک دارد آن­جا به نظرم، مايشک نداشت

س: بله اين­که

ج: و من

س: علم اميرالمؤمنين اصحابه فی مجلس واحد اربعه مأة باب مما يصلح للمسلم فی دينه و دنياه،

ج: عرض کردم آن دارد اربعه مأه را قبول کردم

س: بعدش می­گويد که من کان علي يقين فشک فليمض علی يقينه فان الشک لاينقض اليقين

ج: لاينقض دارد؟

س: خصال هم لاينقض است؟

س: اين الآن خصال بود که خواندم

ج: اما به نظرم لايدفع بالشک فان اليقين لايدفع بالشک

س: اين چاپ آقای غفاری است ديگر چاپ معروفش است

ج: پس شايد ان اليقين لايدفع بالشک در يک نسخه ديگری، چون روايات کتاب آداب اميرالمؤمنين خيلی تکه تکه شد همان تقطيع فهرستی، در کتب فراوان آمده در نهج البلاغه، کافی، محاسن، خيلی کتب اهل سنت شيعه خيلی زياد آمده، هی تکه تکه شده، شما

س: در ارشاد شيخ مفيد اين است و من کلامه عليه السلام من کان علی يقين فاصابه شک فليمض علی يقينه فان اليقين لايدفع بالشک،

ج: می­گويم من حافظه­ام يک کمی خراب شده اما نه اين مقداری که خيلی خراب شده باشد نه، پس من عبارت ارشاد را حفظ کردم اين عبارت ارشاد و به نظرم می­آيد اين عبارت در نسخ ديگر در همين آداب اميرالمؤمنين است معلوم می­شود عبارت ارشاد عين اين، فاصابه شک معلوم شد دقيقاً همانی که من حفظ کردم عبارت ارشاد و به نظرم می­آيد در جامع الاحاديث آقای بروجردی در بحث استصحاب اين را هم آورده، داريد جامع الاحاديث جلد يک مقدمات چون استصحاب را در مقدمات آوردند،

س: آقای بروجردی بياورم

ج: جامع الاحاديث حالا شما تا، دقت فرموديد چه می­خواستم عرض کنم، پس بنابراين شناخت اين به اصطلاح اين نکته خيلی تأثير فراوانی در آن جمع بندی و نتيجه دارد،

س: اين­جا عنوان بابش اين است جلد دو صفحه 384 باب انه لاينقض الوضوء بالشک فی الحدث فانه من تيقن بالحدث فشک فی الوضوء فليتوضأ

ج: نه اين در جلدی طهارت است،

س: بله آن وقت اين­جا ايشان همين نسخه­های مختلف اين را آوردند،

ج: ای،

س: بله گفته همه­اش از خصال آوردند در فی حديث اربعه مأه، فی حديث الاربعة مأة قال

ج: چه است تعبيرش آن­جا؟ همان و لاينقض الشک

س: و ان کان علی يقين فشک فليمض علی يقينه، فان الشک لاينقض اليقين، بعد بعدی را فرمودند که کافی، ارشاد المفيد قال اميرالمؤمنين من کان علی يقين

ج: همين­که الآن خوانديم، فان الشک، فان اليقطن لايدفع بالشک

س: مورد بعدی عبارت فقه الرضا آورده اند

ج: بله،

س: چون آخرش اين است فلم تدری أ حدثت ام لم تحدث؟ فليس عليک وضوء، لان اليقين لاينقضه الشک

ج: اين­جا بوده

س: اليقين لاينقضه الشک که فکر کنم تعبير کافی بود ديگر اصلاً بله، و لاينقض اليقين بالشک در کافی و تهذيب است اين

ج: و لاينقض اليقين بالشک

س: بله در اين است،

ج: چه است؟

س: در کافی علی ابن ابراهيم عن ابيه و محمد ابن اسماعيل عن الفضل ابن شاذان جميعاً عن حماد عن حريز عن زراره عن احدهما عليهما السلام قال قلت له من لم يدری فی اربعه

ج: نه اين­که روايت زراره است که، نه روايت اميرالمؤمنين را می­خواهيم

س: تعبيری که

ج: نه تعبير را که گفتيم،

س:

12: 12

ج: بله سه­تا تعبير است نقض را دارد آن، بله نه، آن­که مال زراره که گفتيم

س: نقض­ها را

ج: خواستم بخوانند، نه اين­ سه­تا مال زراره که نقض دارد بلا اشکال نه من خيال کردم در کافی از همين حديث اربعه مأه نقل کرده من اين را تصور کردم

س: نه نه،

ج: چون کافی از حديث اربعه مأه زياد دارد اصلاً زياد نقل می­کند سندش هم واضح است ديگر قاسم ابن يحيي عن جده حسن ابن راشد عن ابی بصير و محمد ابن مسلم عن ابی­عبدالله قال قال علی عليه­السلام اين سندش هم همين است اين سند حديث اربعه مأه است البته در مواردی در کتاب کافی فقط دارد عن ابی بصير عن ابی عبدالله،

49: 12

محمد ابن مسلم عن ابی­عبدالله ليکن صوابش هردو با هم است ابی­بصير و محمد ابن مسلم عن ابی­عبدالله، اين تقريباً سندش واضح است، همان سندش که می­خواستم خدمت­تان عرض کنم آن وقت من خيال کردم کافی اين تکه را از حديث اربعه نقل کرده، در ذهنم نبود الآن که کافی اين تکه از حديث اربعه مأه را نقل کرده باشد حديث اربعه مأه را

س: دوتا حديث در تهذيب که

ج: حديث اربعه مأه سندش اين است قاسم ابن يحيي عن جده حسن ابن راشد عن ابی­بصير و محمد ابن مسلم يا يک کدام­شان، عن ابی­عبدالله قال قال علی عليه­السلام باز ندارد عن ابيه عن آبائه اين طوری ندارد قال علی مستقيم به حضرت امير نسبت داده، طريقه اهل سنت نيست آن طريقه اهل سنت که مسند، که عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی، همين بحث متن را اگر دقت کنيد در همين کتاب رجال شيخ کلمه اسند عنه لا اقل من هشت جور ديدم قرائتش را، اسند عنه که چه جوری خوانده بشود، صحيحش هم اَسنَد عنه است آن شوخی اشبه است علی ای حال حالا ما دنبال بحث و اين بحث که اين به اصطلاح ما بتوانيم هم به اصطلاح متن را اثبات بکنيم و هم مسأله البته اجمالاً قبل از اين­که وارد اين بحث بشوم اجمالاً مسأله متن و بررسی متن و مقابله متن يک امر تاريخی قديمی است در بشر يعنی، از همان بشر نسخه­های خطی که از زير خاک در می­آوردند بررسی می­کردند مثل کتاب­های که از يونان نوشتند، کم و زيادی که شده، کتاب­های که بعد در طب نوشتند، يا از سنسکريت هند هندی ترجمه کردند، يا از خود لغت هند ترجمه کردند، الی آخره اين­ها ديگر مثل تحقيق معالی الهند، اين­ها خيلی در طول تاريخ اما در طول تاريخ که ما نگاه کرديم چون شايد مسأله مسأله دين و خدا و پيغمبر و حجيت و مثلاً احکام فقهی و دينی نبوده خيلی من نديدم در قدمای شان مقارنه متن کردند، الآن زياد شده اين، الآن زياد شده که در نسخه يونانی اين طور بوده در يک نسخه ديگر اين طور است اين آقا که مترجم انگليسی بوده اين جور ترجمه کرده اين مترجم ايرانی اين جور ترجمه کرده، اين مقابله متون با همديگر زيادتر است الآن مثلاً در ايرانی ما همين سير حکمت در اروپا که آمد بعد هم رسائل مال به اصطلاح افلاطون و اين­ها که آن شخص ترجمه کرده بود مقابلات نيست بعدها بيشتر شد زياد شد مصادر زياد شد، بعد هم مثلاً ترجمه از يونانی به آلمانی، ترجمه يونانی به انگليسی، به فرانسوی نمی­دانم به کذا، اين طور بعد باز ترجمه از آلمانی به انگليسی در ترجمه­اش اين لفظ اين­جا را اين جور گفت اين را ما داريم مقابله متون را با همديگر داريم، اما در ميان قدما تا آن­جای که من می­دانم خيلی کم است خيلی اين ترجمه کم است يعنی اين مقابله متون با يکديگر خيلی کم است آن وقت در اين مقابله متون يک نکته اصلی البته در اصل حجيت هم هست، اين­جا هم می­آيد آن نکته در مقابله متون آنچه که الآن به عنوان به اصطلاح عمل علمی حساب می­شود همان کارهايي تحقيقاتی و مقابله نسخه و شناخت نسخه و تاريخ نسخه و که نوشته و بعد چه جور ترجمه شده؟ به آلمانی ترجمه شده آن شخص مترجم قوی بوده نبوده؟ تاريخش را بعد از يک لفظ مثلاً از فرض کنيد ايتاليايي گرفته فرض کنيد از انگليسی گرفته ترجمه به آلمانی اين­ها را می­نويسند که اين­ها تمام امور واقعی است هيچ درش تعبد ندارد يعنی الآن آنچه که هست در دنيای علم تعبدی در کار نيست که شما متعبد بشويد که متن اين است آن نکته اساسی که الآن در حقيقت اگر ما بخواهيم الآن بررسی کنيم آيا در شريعت تعبد به متن آمد يا نه؟ مثل خود صدور اين­که اين کلام را فلانی گفته يا نه؟ خب يک شواهد عقلای است ديگر سؤال می­کنند بررسی می­کنند که شنيده کجا نوشته؟ شاهد بوده در مجلس نبوده؟ از قول که، اين­های که هست راه­های هست ديگر متعارف، راه­هايي هست برای شواهد ثبوت يک کلام و غير از جهات عمومی که به اصطلاح ما جهات عقلائی و واقعيت­های تاريخی و اين­ها می­دانيم غير از آن جهات عمومی البته در اثبات اين­که اين کلام مال اين آقا هست يا مال اين آقا نيست؟ به طور متعارف فرهنگ را دخيل می­دانند مثلاً اين مطلبی که هست آيا در نوشته مارکس هست يا نيست؟ مذهب اين­که مثلاً پيش دانشمندها و فرهنگ، کسانی که با فرهنگ مارکسيست آشنايي دارند، مارکسيستی آشنايي دارند آيا اين مطلب جا افتاده اين را هم جزو يکی از شواهد واقعی حساب می­کنند آنی که به عنوان فرهنگ است نه به عنوان کلام يک شخص معين، کلام شخص معين را بايد بررسی بکنند شواهدش را، اما اگر شواهد فرهنگ هم بود مثلاً در فرهنگ شيعه، در فرهنگ سنی، شافعی، در فرهنگ فرض کنيد حنفی، حنبلی، زيدی، خارجی، ابازی، فرهنگ­ها را هم جزء امور واقعی حساب می­کنند که ما عرض کرديم پری شب، ديشب، پری شب که درباره فرهنگ ديگر صحبت نمی­کنيم چون يک بحث طولانی خودش را دارد، پس بنابراين اين نکته را که در اين­جا هست اين يک نکته­ای عقلائی در راه ثبوت کلام، نسبت کلام، صدور کلام، اسناد کلام به شخص، آن وقت بحثی را که ما الآن در فقه، در اصول، در حقيقت اثبات می­خواهيم بکنيم اين است که شارع غير از اين راهی را که عقلاء می­روند يک راه تعبدی هم قرار داده، يا اصولاً شارع راه تعبدی قرار داده مثلاً آن راه­هاي عقلائی را گفته نرويد برای اثبات صدور، اين همينی است که اسمش حجيت است اصلاً حجيت تعبد همين است، در طول تاريخ اسلامی مشهورترين مبانی هم همين است يکش اين است که مثلاً فرض کنيم به اين که عادل باشد راويش عادل و ضابط باشد که اهل سنت گفتند، يکش اين است که در کتب مشهوره باشد که بعدها اخباری­های ما گفتند، يکش اين­که تلقی به قبول در يک فرهنگی شده باشد که امثال سيدمرتضی مثلاً قائل است، يکش اين است که مشايخ گفتند، در همان حديث اگر يادمان، من جدّد قبراً من خدّد قبراً اگر يادتان باشد مرحوم شيخ صدوق سه­تا از مشايخ را نام برد، در نسخه سعد اين طور است، در نسخه برقی اين طور است، در نسخه صفار به نظر ما اين سه نفر را اسم برد، اين اشاره به مبنای قمی­هاست چون مبنای قمی­ها در ثبوت يک مطلب استناد به مشايخ است، يعنی در ثبوت نسخه و متن هم به مشايخ رفت يعنی به عبارت اخری همان نکته را که در صدور در نظر می­گرفت در متن هم در نظر گرفت، که اين زيربنای تفکر الآن ماست، الآن هم می­خواهيم همين را بگوييم در ميان دنيای اسلام به طور متعارف همان نکته­ای که در صدور بود در متن هم آمد، مثلاً خبر عدل عدل ضابط همچنان­که صدور را اثبات می­کرد تعبداً متن را هم اثبات می­کرد تعبداً آن وقت نتيجه­اش اين بود، نتيجه­اش هم به خاطر چه بود؟ چون وقتی صدور و متن ثابت شد آن وقت مضمون حکمی که درش هست ثابت می­شود هدف اساسی هم حکم بود که مضمون بود متن و صدور را قرار می­دادند ابتداءً می­گفتند تعبدی در اين جهت هست، آقای خويي می­فرمودند تعبد به خبر ثقه است، آن آقایون ديگر می­گويند نه تعبد به خبر صحيح و حسن است، آن می­گويد آقايون ديگر می­گويند و الی آخر ديگر حالا بخواهيم مبانی را يک عده­ای هم که عرض کرديم تعبد را به اين قسمت­ها کلاً قبول نکردند ليکن تعبد به مضمون را با فرهنگ قبول کردند مشهور بين علماء شهرت بين علماء، ديگر حالا صدورش سندش ضعيف باشد نباشد، نه رو صدور کار زيادی کردند به قول آن آقا حرفة العاجز، و نه روی متن کار زيادی کردند اين­ها اصلاً بحث را بردند روی مضمون و تعبد تعبد را بردند رو مضمون که اصلاً، پس بنابراين آنچه که الآن می­خواهيم مطرح کنيم اين است اولاً اين­که در خلال بحث­ها اشاره بشود که آيا واقعاً ما در باب متن، در باب صدور که بحث حجيت خبر است و در اصول هم بحث کردند در باب متن که قاعدتاً در باب متن در اين علوم حديث و درايه و اين جور بحث­ها می­آيد ليکن غالباً بحث متن خيلی نشده چون اين­ها اگر صدور تعبدش شد متنش کم و زياد داشته باشد خيلی بحث نکردند رفتند روی مضمون، که اين اگر حديث ثابت است آيا اين مفادش معمول به است بين اصحاب يا نه؟ مثلاً يا مثلاً پيش ابازی­ها مفادش پيش آنها ثابت است، بين خوارج يا در ميان اهل مثلاً اسماعيلی­ها هم صدور، هم متن هم مضمون را منحصر می­دانند به کتاب دعائم الاسلام راهشان يکی است ديگر هيچ عوض نمی­شود راه ديگری ندارند چه در خود حکم، چه در متن روايت، و چه در صدور به آن­جا لذا اين­که می­گويم خيلی مبانی مختلفی در بين علمای اسلام مطرح شده نکته­اش اين است يعنی آن نکته­ای که بخواهيم تحليل علمی بکنيم يکی آيا تعبد در صدور داريم يا نه؟ که عرض کرديم به ذهن ما می­آيد تعبد نداريم شواهد تعبد را عرض کرديم آيات، روايات، اجماع، مثلاً عمل سيره پيغمبر که مبلغين به اطراف می­فرستاند و الی آخره مجموعه وجوهی که ذکر شده برای تعبد، اما اين را می­شود قبول کرد که انصافاً در دنيای اسلام خبر را قابل قبول می­دانستند مثل سيدمرتضی الغائش بکنيم نه، حالا قدر متيقنش راويش عدل باشد، ضابط باشد يا مثلاً مذهب بنابر مذهب ما امامی باشد، مورد اتفاق باشد مثلاً دقيق الکلام، دقيق باشد در نقل و دقيق باشد در التفات به معانی و بعد کلامش دقت، سعی کند به دقت کلام رسول­الله را نقل بکند کم و زياد الی آخره صحبت­های که شده اين­ها به اصطلاح هست، اما اين­که بياييم يک تعبد خاصی را نسبت به صدور بگيريم بعد دنباله­اش هم يک تعبد خاصی را نسبت به متن بگيريم آيا در مورد متن تعبد خاصی داريم يا نه؟ که ما مثلاً متعبد به اين بشويم يا متن را هم بايد با همان شواهدی که عرض کرديم فقط چيزی که هست در ميان علمای شيعه دوتا شاهد هم غير از آن شواهد متعارف هست يکی قرآن و يکی سنت، چه سنت قولی، چه سنت عملی رسول­الله و کذلک سنت قولی و عملی ائمه عليهم السلام اين دوتا هم بايد بهش اضافه بشود غير از آن شواهدی که پيش عقلاء به طور متعارف است تاريخ و غيره، خطش را نگاه می­کنند کيفيت خط الی آخره بررسی­های انجام می­دهند غير از آن جهت يک دو نکته ديگر هم به خاطر قرآن و روايات، قرآن و سنت، قرآن و عترت يک دو نکته ديگر هم اضافه شده، که اين دو نکته هم در حقيقت يک امر واقعی است يعنی يک تلقی به قبول است يک حالتی پيدا شده، نکته نکته تعبد خاص نيست اين در فرض کنيد شيعه، در مسلمان­ها جا افتاده که نماز شبانه و روز پنج­تاست اين ديگر جا افتاده حالا غير از اين­که روايات زياد ان الله فرض صلوات خمس و اين­ها ليکن اين­ها در دنيای اسلام يک امر جا افتاده است، کسی نماز نمی­خواند هيچ چيزش نمی­خواند، می­خوانند پنج­تاست بناست بخواند اين به عنوان يک واقعيت در دنيای اسلام جا افتاده حالا اين بحثی را که الآن داريم آيا ما در باب متن تعبد داريم، يا در باب متن تعبد نداريم همان شواهد عقلائی، همان شواهد عمومی، به اضافه دو نکته­ای که مربوط می­شود به اسلام و مذهب، به دين و مذهب يکی شواهد قرآن و سنت واضح رسول­الله، يکی هم شواهد مذهب اهل البيت اين شواهد مذهب را دقت کنيد عنوان مذهب و عنوانی که ما فرهنگ حالا اين عرض کردم چون نمی­خواهم وارد بحثش بشوم من فکر می­کنم از همان اوائل هم مطرح نظر بوده خوب دقت کنيد، از همان اوائلی که آمدند تنقيح حديث و بررسی حديث، عرض کردم اين تنقيح حديث و بررسی حديث در ميان شيعه از زمان امام صادق است، اين­که آيا شما اين را گفتيد نگفتيد؟ اين جور گفتيد آن جور گفتيد؟ اين مال زمان امام صادق است ما در روايات امام باقر نداريم امام سجاد نداريم، اين در زمان امام صادق است در دنيای اسلام هم منسوب است به اميرالمؤمنين که، اين البته ناظر به صدور، آن وقت شما بياوريد عبارت عمرو ابن حنظله را بياوريد بله يؤخذ من ذلک بالمعروف من حکمنا اين تعبير عجيبی است حکمنا، اين حکمنا يعنی آنچه که در مذهب جا افتاده به عنوان، دقت کرديد

س:

50: 25

ج: خيلی عجيب است خيلی اين روايت عمرو ابن حنظله يک ظرافت­های خيلی عجيبی دارد که آدم اگر بخواهد آن را دقت کنيد، گفت ينفتح منه الف باب، اين تعبيری چون فرهنگ را من انجام دادم حالا الآن، اين­که ببينيد حکم ما، اين حکم ما اين همان فرهنگ است، بياوريد يؤخذ بما عرف من الرواية توافق حکمنا همچون مضمونی دارد حالا يادم رفته مضمون، حکمنايش را يادم مانده کلمه حکمنا در روايت عمرو ابن حنظله يادم مانده قبلش يادم رفته، عين عبارتش در ذهنم نيست علی ای حال اين مسأله فرهنگ را به اين معنی اضافه بکنيم حالا يا تلقی به قبول يا، اما به هر حال ما در باب حجيت خبر يک تعبد خاصی به عنوان عادل که ما متعبد بشويم يا ضابط، يا امامی يا عدل يا ثقه؟ يا مثلاً کتب مشهوره يا نمی­دانم فرض کن، نه انصافش که چيزی تعبد خاصی در اين جهت ما نداريم بله يک چيزی که به عنوان يک جريان واضحی در ميان شيعه هست آن تأثيرگذار است که اين در همه­جا تأثير اختصاص به شيعه ندارد آن هم يک طريقه عقلائی است آورده حکمنا را آن هم يک طريقه عقلائی حساب می­شود پس بنابراين خوب دقت بفرماييد، ما در باب شناخت متن به اصطلاح يکی در خارج دنيای اسلام واقعاً هم الآن الآن خيلی دارند تحقيقات که می­کنند انصافاً من ديدم

س: در کافی

26: 27

ج: کافی، تهذيب هم هست ديگر، صدوق هم دارد حالا همين طور

س: کدام متن منظورتان است؟

ج: حکمنا کلمه حکمنا،

س: قلت فانهما عدلان مرضيان عند اصحابنا

س: از کافی است؟

س: بله از کافی جلد يک صفحه شصت و هشت،

س: بله

س: عند اصحابنا لايفضل واحد منهما علی الآخر قال فقال ينظر الی ماکان من رواياتهم عنا فی ذلک الذی حکم به المجمع عليه من اصحابک فيؤخذ به من حکمنا

ج: فيؤخذ به

س: يترک الشاذ الذی ليس

ج: اين حکمنا يعنی فرهنگ، آن­که به عنوان فرهنگ شيعه يک روايتی می­آيد که خلاف فرهنگ مثلاً حديث قُلته ما تصادفاً داريم حديث قُلت را اذا بلغ الماء، ليکن خب ما در روايت شيعه غير از همين روايت واحد حديث قلتين نداريم، اهل سنت دارند ما نداريم حديث قلتين جزء فرهنگ شيعه نيست، البته اين تصادفاً روايت سندش هم شايد بد نباشد مرحوم عبدالله ابن مغيره از يک کسی نقل می­کند اذا بلغ الماء قلتين لم يحمل خبثاً اين جزو حکمنا نيست حالا سندش هم درست باشد عبدالله ابن مغيره هم نقل می­کند اما اين جزو حکمی، يعنی برفرض هم از امام صادر شده، به اصطلاح آقايون تقيه يا همين چيزی که جاری بوده بين مردم در لسان مردم حضرت آن را فرمودند و الا آنی که در پيش روايات ما به عنوان فرهنگ اهل بيت جا افتاده اذا بلغ الماء قدر کرّ لاينجسه الشئ آنی که جا افتاده اين است، اين حديث اذا بلغ الماء قلتين می­خواهيد بياوردش يک سند هم دارد، عبدالله ابن مغيره عن نمی­دانم محمد ابن مسلم، ابی­بصير که است؟ عن ابی­عبدالله عليه السلام اين ديگر جزء حکمنا حساب نمی­شود يعنی جزء فرهنگ نيست، اين متن اين روايت البته اين روايت به خاطر اين­که مثل عبدالله ابن مغيره نقل می­کند شايد صدورش را بشود قبول کرد اما اصطلاح آقايون تقيه يا مراد امام اين است که مثلاً ما اگر بخواهيم قلتين را شرح بدهيم با يک زوايای خاص خودش با همان حديث کر در می­آيد اين،

س: هم در تهذيب هست، هم در فقيه، در فقيه قال الصادق عليه السلام شروع می­شود که خب طبيعتاً شما مدنظرتان نيست اما در تهذيب اين شکلی است که فاما ما رواه محمد ابن علی ابن محبوب عن العباس

ج: خب محمد ابن علی ابن محبوب نوادر المصنفين دارد چند دفعه عرض کرديم روايات کتاب نادر است، روايات شاذ است، اصلاً جمع کرده روايات شاذ را، از همان اول سند کاملاً ديگر قصه خودش دارد راهنمايي می­کند که وضع اين روايت چطوری است؟ بفرماييد

س: عن العباس

ج: عباس ابن معروف احتمالاً باشد که از علمای قم هم هست بفرماييد

س: عن عبدالله ابن مغيره عن بعض اصحاب

ج: عبدالله ابن مغيره پس نه صحيح نيست مرسله عبدالله، البته عبدالله جزو اصحاب اجماع است بعضی­ها هم قبول کردند،

س: عن بعض اصحابه ع ابی­عبدالله عليه السلام قال اذا کان الماء قدر قلتين، لم ينجسه شئ و قلتان

ج: جرّتان

س: جرّتان به نظرم

ج: يا اين چه بهش می­گويند حبان،

س: نه جرتان است،

ج: جرّه کوزه­های بزرگ را عرب­ها می­گويند جرّه، همينی که می­گذارند آب سرد بشود،

س: هذا خبر مرسل، شيخ فرمودند در ادامه، و يحتمل ان يکون ورد مورد التقيه لموافقة لنظر کثير من العامه

ج: بله اين هست،

س: و يحتمل ايضاً

ج: اصلاً اين من حکمنا نيست، يعنی از همان اول هم و شيخ هم احتياج به اين مقدمات نداشت، مرحوم محمد ابن علی ابن محبوب را نقل کرده، و اشاره به اين­که اين حديث شاذ است قابل اعتماد نيست،

س: شيخ صدوق اين را آورده قال الصادق عليه السلام اذا کان الماء قدر قلتين لم ينجسه شئ و القلتان جرّتان اما هيچی هم ديگر

ج: بله حالا ايشان شايد از همان

س: در فقيه هست بله،

س: فقيه

ج: البته اين فراموش نشود آقا

س:

28: 31

دارد

س: خير، عرض کردم و قال الصادق عليه­السلام

ج: اين اشاره به اين است که ايشان قبول کرده حالا مشايخ قم قبول نکردند، ايشان قبول کرده،

س: عبارت سوم شيخ هم اين بود که اين­جا جرتان شاهد باشد و جرتان مقدار کرّ شيعه بوده،

ج: همين که من گفتم ضبط هم کردند، بازهم مگر تأويل بکنيم که قلتان را امام به يک معنای گفت که با کرّ بسازد و عملاً چون صدوق هم قائل است که کرّ بيست و هفت وجب است قمی­ها بيست و هفت وجب گرفتند سه وجب در سه وجب، عملاً چون قائل به بيست و هفت وجب است که کمترين حد کرّ است چون بيست و هفت هست، سی و چهار هست، سی و شش هست تا چهل و سه، نزديک چهل و سه الا

8: 32

اين مقدار هست تقريباً تقريباً می­شود گفت که مثلاً چهل و سه، دو برابر بيست و هفت می­شود پنجا و چهار ديگر تقريباً از دو برابر يک ده وجب کمتر، خيلی کم نصف کرّ ماست ديگر، تقريباً نصف کرّ آن وقت اين احتمال دارد با جرّتان بسازد دقت کرديد، با قلتان ممکن است بسازد

س: در رساله شرايع سه در سه گفته

ج: همان ديگر عرض کردم

س: سه دوتا بيست و هفت

ج: بيست و هفت ديگر آقای خويي هم همين رأی است ايشان هم تمايلشان به همين رأی است يک روايت واحده است ثلاث اشبار فی ثلاثه حملش کردند به اين معنی، علی ای حال البته انصافش خود اين بحثی را که آقايون دارند ديگر حالا مناسب نيست يعنی و الا، چون تصادفاً يک مقدارش هم مربوط به متن است انصافاً يعنی آدم وقتی می­خواند شايد مثلاً بعض­شان پنجا، شصت صفحه، هفتاد صفحه راجع به کيفيت جمع بين روايات در باب کرّ نوشتند شايد بعضی­هايشان بيشتر،

9: 33

تفصيل از اين طرف خب انسان متحير می­شود مسأله کثير الدوران که محل ابتلای مردم در هر روز است مسأله کرّ بيايد بعد اين قدر پيچيده بشود که پنجا شصت صفحه بزرگان بنويسند آخرش هم بايد با بله، گفت چون نديدم حقيقت را، افسانه زدند با يک مقدار، با به جدم قسم گفت، گفت اکثر برهانی به جدم، وقتی گير می­کرد می­گفت به جدم قسم، بايد با به جدم قسم درستش خب اين خيلی مشکل است يعنی انصافش حالا بالاخره انسان می­رود در يک بحث ممکن است سه­ ماه، چهار ماه در اين بحث بماند و سر و صدا و بحث­ها ليکن خب آدم يک دقيقه هم بيايد بيرون نگاه کند اين سه چهار ماه چه کار کرده؟ اصلاً اين جوری است مسأله کثير الدوران لذا مثلاً گاهی به ذهن آدم می­آيد که حق با مثل مرحوم فيض کاشانی است که اصلاً کرّ مستحب است واجب نيست، اصلاً آب مطلقاً منفعل نمی­شود، چه قليل باشد چه کثير، و الا اين اختلاف اين جور، آخر آدم يک کمی فکر هم بکند آخر، يک چيزی هم يک ذره­ای هم فکر بکند آخر، اين همه اختلاف می­گويم عرض می­کنم اگر بگوييم مخصوصاً مبانی و حديث شناسی و فلان و اين­ها شايد پنج شش ماه بيشتر طول بکشد فقط همين روايات کرّ را حالا همينی که ايشان می­گويد خبر مرسل مثلاً ايشان اصحاب اجماع را همين عبدالله ابن مغيره دارد، خيلی اين عبدالله ابن مغيره را تجليل کردند، لايعدل به نجاشی می­گويد ثقه ثقه لايعدل احد به فی فقه و رأی، و منحصر هم به عبدالله ابن مغيره است کس ديگر نقل نکرده، از آن ور هم گفتند اصحاب اجماع حديث­شان مطلقاً قبول، حالا فرض کنيم مرسل، شيخنا خودت اصحاب اجماع را آوردی، خب مرسل هم باشد قبولش بکن، چون عبدالله ابن مغيره آورده عباس که عباس ابن معروف از اجلاء، علی ای حال نمی­خواهم وارد اين بحث بشوم، به هر حال اين نکته يعنی اساسش اين المجمع عليه من حکمنا اين فرهنگ را درست می­کند پس بنابراين تا اينجا می­خواستم اين نتيجه را بگيرم که آيا ما در باب صدور تعبد خاص داريم؟ ظاهراً نه، آيا در باب متن هم تعبد داريم، مثلاً اگر سند اين راهی را که آقايونی که تعبد به صدور رفتند آن نکته اساسی­شان هم اين است اضافه بر تعبد به صدور تعبد به متن هم پيدا می­کنند، چرا؟ چون بعد می­خواهند تعبد به حکم پيدا بکنند دقت کرديد، روشن شد پس طبيعتاً بايد تعبد به متن پيدا بکنند، يعنی تعبد به صدور، تعبد به متن و تعبد به حکم طبق اين تصور نه، لذا عرض کرديم امثال مرحوم سيدمرتضی نه تعبد به صدور دارد نه تعبد به متن، اما تعبد به مضمون دارد با شواهد مذهب يعنی با تلقی مذهب تعبد به مضمون که آن هم تقريباً می­شود گفت مسأله فرهنگ و مضمون تقريباً جزو شواهد عقلائی حساب می­شود چون فرهنگ شيعه است جزو شواهد عقلائی حساب می­شود باز تعبد به آن معنايي که مطمح نظر ماست نمی­شود، پس بنابراين در اين مسأله­ای اثبات به اصطلاح شواهد اثبات متن ابتداءً بايد آن خط مشی خودمان را روشن بکنيم که ما وقتی می­خواهيم در يک متنی وارد بشويم راهش چه راهی است؟ چه راه­هايي را می­رويم آيا يک تعبدی داريم امام بفرماييد يا نه؟ و آيا اصولاً اين مسأله اختلاف متن را راه خاصی آمده، چون اختلاف روايات را خوب تعبد آمده، آقايون هم اين اختلاف روايات را هم به اختلاف صدور، تعبد در صدور که اين کلام ما هست يا نه؟ اين­ها می­گذارند در حقيقت به تعبد در مضمون، اين­ها نه اين­ها معلوم نيست حالا اين­ها سيدمرتضی هم اعتقاد به اين خبر دارد بيشتر اگر تعارض پيدا شد در مضمون آن مضمونی را که در فرهنگ شيعی است قبول می­کنند مقابلش را رد می­کنند تا اين­جا اين مطلب را الآن روشن کرديم که تعبد به، آن وقت از يک طرف اين از يک طرف، از يک طرف اين­ها روی قواعدی را که بحث کردند اين است که اصولاً اگر ما در باب خبر واحد تعبد را قبول کرديم و به شواهد عقلائی و تاريخی و واقعی يا حتی فرهنگی توجهی نکرديم آن وقت در حقيقت بايد بگوييم تعبد داريم مشکلی که پيدا شده اين است اينها تعبد را معتقدند که شارع فقط در حکم آورده، تعبد را در موضوع نياورده، دقت بکنيد و لذا ادعای اجماع هم شده ادعای شهرت هم بين اصحاب که خبر واحد اگر حجت باشد در موضوعات حجت نيست در حکم حجت است، مثلاً فرض کنيم یکی از ادله حجيت اين است که پيغمبر افراد را می­فرستادند برای اطراف برای تبليغ اسلام يعنی حجيتش به خاطر اين­که پيغمبر اين طور گفت است، اما اگر بخواهد تشخيص موضوع بدهد بگويد اين لباس نجس است پيغمبر نگفت تعبد به اين حرفش پيدا بکنيم که لباس نجس است، لذا مشهور بين علما اين شده که در باب موضوعات در بين شيعه که ادعای اجماع هم شده البته آقای خويي مخالفت کرده آقای خويي مخالف است با اين مطلب اصلاً، ايشان می­فرمايد چون نکته ما نکته عقلائی است و عقلاء خبر ثقه را حجت می­دانند فرقی بين حکم و موضوع نمی­گذارند در پيش عقلاء اگر ثقه يک مطلبی را گفت قبول می­کنند حالا می­خواهد حکم باشد می­خواهد موضوع باشد روشن شد اما مشهور بين علما اين است که در حکم خبر واحد حجت است، در موضوع خبر واحد حجت نيست

س: به بينه

ج: بينه بايد باشد، البته در باب بينه هم يک دليل واضحی که چه سنی، چه شيعه آورده باشند به عنوان بينه نيست اما مثلاً در مغنی ابن قدامه در بحث بينه ايشان می­گويد و البينة حجة بالاجماع ادعای اجماع می­کند همين مطلب در فقه شيعه هم هست، حجيت بينه را به اجماع اثبات کردند، و مرحوم آقای بجنوردی هم وجوهی نقل کرده اما يکی از وجهی، انصافاً وجه روشنش بيشتر تطبيق انما اقضی بينکم بالايمان ليکن وجه روشنش همين تلقی به قبول است، ايشان يک قاعده­ای قرار دادند نمی­دانم جلد چندمش هست عموم الحجية البينه فی الموضوعات اصلاً در موضوعات کلاً بينه حجت است خبر واحد نيست آقای خويي می­گويند نه خبر واحد هم حجت است چرا؟ چون ايشان تعبد را از راه شارع وارد نشدند، تعبد را از راه عقلاء وارد شدند شارع عقلاء را امضاء کرده، روشن شد، عقلاء هم که تعبد دارد مطلق است چه موضوع خارجی باشد چه حکم باشد، مگر در جايي که قانون يا شارع آمده گفته عدد می­خواهد دوتا باشد، چهارتا باشد، چنين باشد رجل و امرتان باشد، شاهد و يمين باشد مواردی که خود شارع تحديد کرده غير از آن مواردی که شارع تحديد کرده خبر واحد عدل ثقه، عدل نه عدل اصطلاح شرعی است، خبر ثقه در موضوعات حجت هست مثل اين­که در احکام حجت است، آن وقت يک جايي مشکلی که اين آقايون بهش مبتلاء می­شوند و شايد در ارتکاز عده­ای شان بوده لذا روی متن هم کار کردند اين است که خود متن جزو موضوعات است، آن مضمون و حکم آن جزو احکام است شما می­توانيد خبر واحد را در حکم قبول کنيد در متن قبول نکنيد، اما عملاً اين جور نيست، يعنی آنی که آمده خبر را نمی­دانم نکته فنی روشن شد اين­که کلام اين است، اين موضوع خارجی است اين جزو حکم نيست

س: ولو آن نتيجه حکم است

ج: ولو نتيجه­اش اين است که اگر حجت، حکمی که در می­آيد حجت می­شود ليکن حکم اين­جا خبر واحد در متن آمده که امام اين جور فرمود، يک دفعه اين است که در حکم بخواهيم بگيريم که امام فرمود حرام است يا نجس؟ بله آن­جا خبر واحد قبول است، لذا من فکر می­کنم اين­جا اين­ها روی اين نکته هم توجه داشتند که اگر ما در موضوع در اين­جا قبول می­کنيم به خاطر چه؟ مثلاً فرض کنيد سيره بود که خبر مبلغين را کسانی که برای تبليغ می­روند زمان رسول­الله قبول بکنند، کسانی که به اصطلاح می­روند احکام برای مردم بيان می­کنند اگر اين سيره باشد اين سيره هم در متن است هم در حکم است در هردو است، اگر می­آمد می­گفت قال رسول الله کذا می­گفتند اين­که به شما گفت قال رسول­الله چرا عمل نکرديد؟ يعنی مثلاً بياييم بگوييم که آن دليلی که بر حجيت حکم، خبر در حکم آمد در اين جور جاها در موضوع هم حاکم است همان دليل حاکم است نکته فنی همان است و الا اگر ما باشيم و لذا بعيد نيست بعضی از به اصطلاح علما، اضافه بر مناقشه­ای در خود حکم مخصوصاً آنهايي که خبر واحد را قبول ندارند شايد متن را هم گاه گاهی مناقشه کند، چون اگر خبر را قبول نداشت متنش هم بحث ندارد، جای بحث نيست علی ای حال به نظر ما می­رسد که اگر بخواهيم دقيق بررسی بکنيم حکم متن را از حکم مضمون بايد جدا کنيم اما در بين علمای اسلام اين نيست اين مقدمه را گفتم به اين­که آنچه که در ميان علمای اسلام هست اثبات متن با حجيت صدور است يعنی وقتی آمدند گفتند اين حديث صادر است هم صدورش را قبول می­کنند هم متنش را قبول می­کنند هم مضمونش را قبول می­کنند هم حکم را قبول می­کنند، آنی که عملاً پيش آمد اين است حالا در پيش مثل آقای خويي واضح است چون اگر صدور حجت شد عقلائی، متن هم ثابت می­شود عقلائی، حکم هم ثابت می­شود عقلائی، پيش ايشان خيلی واضح است روی اين مبانی ايشان که ما مبنای تعبد عقلائی بگيريم خيلی واضح است اما رو مبنای کسانی که تعبد شرعی گرفتند و تعبد عقلائی را يا اساساً قبول ندارند يا می­گويند تعبدی وجود ندارد پيش عقلاء، يا اصلاً ما پيش عقلاء تعبد نداريم عقلاء رو واقع­گرايي و اين­ها جلو می­رود اصلاً کاری به تعبد و حجيت ندارند و لذا خوب دقت بکنيد يعنی به عبارت اخری اگر بنا بشود اشکال بشود که ادله حجيت خبر مثلاً اخبار طبی و فيزيکی و شيميايي و اين­ها را نمی­گيرد چون اين­ها خارج از آن ادله­ای است که مثل ان جائکم فاسق بنبأ مثل سيره رسول­الله مثل روايت اهل بيت، آن حجيت در آن­جا به معنای يک چيز ديگری بايد باشد نه اين حجيتی که مصطلح ماست در آن­جا چون نمی­گيرد متنش هم محل بحث می­شود متن هم در محل بحث، پس به طور کلی تا اين­جا اين نکته را من انشاءالله توانستم توضيح بدهم آنچه که به طور متعارف در دنيای اسلام به طور متعارف عرض می­کنم درباره متن صحبت شده يا آن کسانی که قبول نکرند خبر را که خب هيچی اين هم متن را هم قبول نکردند، آنهايي که قبول کردند ظاهرش اين است که با همان نکته­ای که در باب صدور هست متن هم با همان نکته هست، ديگر نکته جدايي نگذاشتند، متن را با شاهد ديگری ثابت بکنند حجيت صدورش را از جای ديگر بياورند ظاهراً همان است اين به طور کلی حالا يک توضيحاتی و تطبيقاتی و بحث­های که بهش می­شود و الا اين به طور کلی.

مسأله ديگری که اين­جا حالا اين بحث کلی شد، نکته دوم در اين بحث اين است که آيا اين بحث اختلاف متن را به اين صورتی که من گفتم، عرض کردم که الآن، آيا بوده اين­ها؟ ما مجموعاً در روايات شيعه و در روايات سنی، و بقيه اگر مجموعه رواياتی که روی متن عنايت شده جمع بکنيم زياد نيستند به نظر من می­آيد حدود چهل­تا پنجاتا باشد، يک روايت را آن روز خوانديم که عايشه گفت استجع بعد دارد و لم تقل نام، نگفت خوابيد گفت به پهلو دراز کشيد، مثلاً قال ثم وثب لم تقل مثلاً قام پريد از جايش، از جايش پريد نه اين­که مثلاً بلند شد، يا به عکس است حالا يکش در کتاب کفايه خطيب بغداد خوانديم اين را ما داريم اين بحث متن را و از روايات خيلی معروف اهل سنت، در اين بحث مقارنه متنی همان حديث معروف اختلاف ابوهريره با عايشه است چون ابوهريره نقل کرد که آقا رسول­الله ان الميت ان الميت ليعذب ببکاء اهله عليه، اگر خانواده­اش گريه بکنند ميت هم عذاب می­کشد اين عايشه گفت اين چه است؟ ميت چه ربطی به اهلش دارد؟ اهلش گريه کردند چه ربطی به عايشه دارد؟ اين را دارد وقتی بعد عايشه گفت که نه اين طور نيست که اين گفته، رسول­الله مرّ علی قوم يبکون علی قبر و اين قبر از آن مشرکين يا منافقين بود، فقال رسول­الله ان هذا الميت يعذب و اهله بيکون عليه، اين­ها دارند گريه می­کنند نمی­دانند که اين بد بخت خودش در آن­جا در فشار است در عذاب است نه ان الميت ليعذب ببکاء اهله عليه، اين را در بخاری هم دارد به نظرم اين از روايات معروفی است بله آقا؟

س: بله می­خواهم در بخاری

ج: در بخاری هم دارد، به نظرم در بخاری هم، به نظرم می­گويد اشتباه کرديد ابوعبدالرحمن به نظرم ابوعبدالرحمن ازش تعبير می­کند اين مطلبی را که ايشان گفت اشتباه کرد، رسول­الله اين طور نفرمود، فرمود به اين­که ان هذا الميت ليعذب و اهله يبکون عليه، نه ان الميت ليعذب ببکاء اهله عليه، اصلاً اين جور نفرمود، پس اين مسأله اختلاف متن که من الآن نقل می­کنم، يک امر واقعی است يعنی امر چيزی نيست که،

س:

0: 47

ج: اما الآن زياد نقل نشده، شايد بوده نقل نکردند مثلاً فرض کن عايشه اشکال کرده همان کلام عايشه را نقل کردند آن صحابی ديگر را، علی ای حال مجموعه اين­ها را اگر جمع بکنيم خيلی نيست انصافاً،

س: آنی که در بخاری است داستانش فرق دارد اما اصلش همين است،

ج: چرا همين بايد باشد اصلاً بخوانيد

س: حالا اين که در بخاری هست،

ج: بخوانيد

س: در صفحه هشتاد،

ج: شما رو متن کار می­کنيد دوباره بخوانيد

س: بله خيلی طولانی است،

ج: نه خيلی هم نمی­دانم حالا شايد دو سه­تا ديگر حديث ديگر باشد

س: اين در بخاری است اين جوری شروع می­شود که می­گويد که حالا سندش حدثنا

ج: نمی­خواهد نه،

س: حالا بله می­گويد که قال توفيت عبدالله ابن ابن ابی ملکی می­گويد می­گويد توفيت ابنة لعثمان بمکه و جئنا لنشهدها و حضرها ابن عمر، و ابن عباس و انی لجالس بينهما او قال جلست الی احدهما ثم جاء الآخر فجلس الی جنبه، فقال عبدالله ابن عمر لعمر ابن عثمان، أ لاتنهی عن البکاء؟ قال فان رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم قال ان الميت ليعذب فی بکاء اهله عليه

ج: نه آن يکی از ابوهريره هم هست اين که ابوهريره نيست الآن

س: حالا اين ابوهريره نيست اما اين­جا اشکال بر عمر می­گيرد، می­گويد عمر اين­جا اشتباه چيز کرد، می­گويد فقال ابن عباس قد کان عمر يقول بعد ذلک ثم حدث فقال صدرت مع عمر من مکه حتی اذا کنا بالبيداء اذا هو برکب تحت ظلّ سمره فهو

3: 49

فانظر من هولاء الرکب،

ج: مَن هولاء

س:

8: 49

قال سهيب فقال

ج: سهيب مال روم بوده به اصطلاح ترکيه بوده مولای عمر است، عبد

س: فقال ادعوه لی فرجعت الی سهيب فقلت له ارتحل فالحق باميرالمؤمنين فلما اصيب عمر دخل سهيب يبکی يقول وا اخاه وا صاحباه فقال عمر يا سهيب، أ تبکی عليه و قال رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم ان الميت ليعذب ببکاء، ببعض بکاء اهله عليه، قال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعايشه فقالت يرحمه الله عمر والله ما حدث رسول­ الله ان الله ليعذب المؤمن ببکاء اهله عليه لکن رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم قال ان الله ليزيد الکافر عذاباً ببکاء اهله عليه

ج: نه اين نيست نه يکی ديگر است اين، اين آن نيست اين هم متن اختلاف دارد راست است اما اين آن نيست نه، ان الميت، ان هذا الميت يعذب و اهل يبکون عليه عنوانش اين است نه، اين هم هست اين هم يک روايت ديگری اين غير از آن است، اينی که هست ايشان گفت

س: بله در مسلم اين در مسلم اينی که الآن خواندم را آورده بعد در ادامه­اش دارد و حدثنا عبدالرحمن فلان فلان، معذرت می­خواهم و حدثنا خلف ابن هشام و ابوربيع زهرانی جميعاً عن حماد قال حدثنا حماد ابن فلان عن فلان عن هشام ابن عروه عن ابيه قال ذکر ذلک عند عايشه، ذکر عند عايشه قول ابن عمر الميت يعذب ببکاء اهله عليه، فقالت رحم الله اباعبدالرحمن

ج: گفتم من ابوعبدالرحمن را حالا گفتم من خيال کردم ابوعبدالرحمن مال چيز است مال ابوهريره است اشتباه بود،

س: سمع شيئاً

ج: يعنی عبدالله ابن عمر

س: سمع شيئاً فلم يحفظه

س: ردش کرد

س: انما مرّت علی رسول­الله يا مُرّت علی رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم جنازة يهودی و هم يبکون عليه فقال انتم تبکون و انه ليعذب، اين طور دارد

ج: اين­ يکی من که من گفتم مثل همين است که پيغمبر اين را گفت، نه ان الميت ليعذب اما آن را هم دارد، ان هذا الميت يعذب و اهله يبکون عليه

س: اين را هم باز دارد عن، باز دارد همان سند ذکر عند عايشه ان ابن عمر يرفع الی النبی صلی­الله عليه و آله و سلم ان الميت يعذب فی قبره ببکاء اهله فقالت و هل انما قال رسول­الله صلی الله عليه و آله وسلم انه ليعذب بخطيئته او بذنبه و ان اهله ليبکون عليه الآن،

ج: يک چيزش افتاده نه،

س: اين چاپ اين جوری شده، حالا من از چاپ می­­خوانم، يعنی چاپ تصويری همان چاپ قبل

ج: دارد که عايشه گفت اين ابوعبدالرحمن اشتباه کرد پيغمبر اين جور نگفتند، گفتند ان هذا الميت ليعذب و اهله يبکون عليه ببينيد اين هست ما الآن نظير اين را هم در،

س: ببخشيد اين هم هست که، حالا باز اين ذيل بازهم همه­شان مسلم است اين هم در مسلم می­گويد که فقالت عايشه يغفر الله لابی عبدالرحمن اما انه لم يکذب و لکنّه نسی او اخطأ انما مرّ رسول­الله صلی الله عليه و آله و سلم علی يهودية يبکی عليها فقال انهم ليکون عليها و انها لتعذب فی قبرها

ج: دقت کرديد چه شد؟ پس اين البته اين را عرض کردم انصاف قصه حالا ما راجع به من زياد صحبت کرديم اما انصاف قصه در مجموعه روايات يکی هم در همان روايت واقفه که گفت فرمود که اين پسر من قائم است حضرت فرمود نه انشاءالله گفت اين را نقل، رواياتی که مثلاً که امام باقر فرمود ايشان قائم است يا امام صادق فرمود ايشان قائم راجع به موسی ابن جعفر سلام الله عليه امام در بعضی­هايش می­گويد اين­ها بد نقل کردند فرمود انشاءالله و لکن لم يشأ الله خدا نخواست اين را هم داريم ما که مثلاً حديث را بد جوری نقل کردند ما امثال اين نقل حديث به اصطلاح اين جوری حديث را داريم يکی دوتا نيست و شايد يکی از اسرار عرض احاديث چون به ذهن ما اين طور می­آيد توليد حديث که مثلاً از سال تقريباً هشتاد باشد زمان حضرت سجاد تا زمان امام صادق صد و پنجاه تقريباً صد و چهل هشت، فکر می­کنيم بعدش مخصوصاً از زمان حضرت رضا به بعد مسأله عرض احاديث هم مطرح است اين عرض احاديث خيلی ارزش در متن دارد، که آيا امام صادق اين جور گفت، اين جور گفت، غير از آن که آيا اين مال امام هست يا نه؟ چون عرض احاديث يک مقدارش، يک مقداری از عرض احاديث در صدور است که اصلاً امام فرمود يا نفرمود آن مربوط به آن جهت است يک مقدارش راجع به خود الفاظ حديث است و انشاءالله اگر حالا ديگر يواش يواش خسته هم دارم می­شوم فردا شب شايد اين مسأله عرض حديث را بيشتر باز بکنم راجع به عرض حديث که چون ما چند جور عرض حديث را معتقديم که اين تأثير می­گذارد بيشتر يعنی شايد يکی از اسرار اين عرض حديث تأکيد بر متن هم بوده غير از تأکيد صدور که اين همان متن ثابت است می­خواهيد اين­ها را نگاه کنيد، يکی از احاديث خيلی معروف علينا القاء الاصول و عليکم التفريع اين را بزنطی از امام رضا نقل می­کند، بعد هم با سند از امام صادق نقل می­کند ديگر اين را توضيحاتش را می­گذارم فردا شب انشاءالله تعالی يکی دوتا مطلب در ضمن همين بحث اثبات شواهد متن حديث است که بعد عرض می­کنم.